



مدیر خانه سرود، موسیقی و نماهنگ بسیج کشور منصوب شد

طی حکمی از سوی سردار مقواساز، معاون فرهنگی - هنری سازمان بسیج مستضعفین، حسن محمودزاده مدیر خانه سرود، موسیقی و نماهنگ بسیج شد.

«رقصنده» به سینماهای می آید

پهمن گوهرزی ۳ سال پس از فیلمبرداری رقصنده، این فیلم کمدی را به سینماهای می برد. رقصنده که به تازگی مراحل آماده‌سازی آن به پایان رسیده، در ایران و هنگ‌کنگ فیلمبرداری شده است. فیلمنامه این فیلم توسط حمید اکبری‌خامنه نوشته شده است که نگارش کمدی سگ‌بند را در کارنامه کاری‌اش دارد. امین حبیبی و امیرحسین رستمی بازیگران این فیلم هستند. داستان فیلم درباره بوکسوری به نام صمد است که به قصد مهاجرت، ایران را ترک می‌کند و درگیر اتفاقات جالبی می‌شود.

«دروازه شیطان»

سریال جدید تلویزیون می‌شود

ساخت سریال ۱۲ قسمتی با حضور بازیگران شناخته‌شده و موضوع مشکلات کارگران و تولید ملی به‌زودی روی آنتن تلویزیون خواهد رفت. به گفته حسین عابدینی، بازیگر این سریال قرار است دروازه شیطان به‌زودی از شبکه یک پخش شود. مجید حاجی‌زاده، سرراره خام، فرشید نوبی، صدرالدین حجازی، علیرضا خرمسه و در این سریال به ایفای نقش می‌پردازند. «دروازه شیطان» به موضوع کارگران یک کارخانه می‌پردازد و نگاهی متفاوت به مشکلات کارگران و تولید ملی دارد.

ترجمه «جشن حنابندان»

به زبان آلمانی و انگلیسی

جشن حنابندان نوشته محمدحسین قدمی به ۲ زبان آلمانی و انگلیسی ترجمه می‌شود. قرار است این ترجمه‌ها در کشورهای اروپایی توزیع شود. این اثر شامل ۲ گزارش از خاطرات عملیات کربلای ۵ و بیت‌المقدس ۴ است. گزارش اول کتاب در طول عملیات کربلای ۵ نوشته شده و گزارش دوم آن که مربوط به عملیات بیت‌المقدس ۴ و در مناطق غربی کشور و بخشی از خاک عراق است، به سفارش شهید سیدمرتضی آوینی و برای مجموعه «روایت فتح» نوشته شده است.

باز پخش «مدار صفر درجه»

از تلویزیون

سریال مدار صفر درجه از شنبه ششم آبان روی آنتن شبکه ۲ می‌رود. در این مجموعه ۳۰ قسمتی هنرمندانی همچون شهاب حسینی، ناتالی متی، رویا تیموریان، مسعود رایگان، پی‌یر داغر، لعیان زنگنه، آنته قفین‌نصیری، پیام دهکردی، ایرج راد، ازهم نوروزی، مصطفی عبداللهی و احمد ساعتچیان به ایفای نقش پرداخته‌اند. سریال مدار صفر درجه به تهیه‌کنندگی حسن بشکوفه و عبدالله شهپازی و کارگردانی و نویسندگی حسن فتحی که نخستین بار سال ۸۶ از شبکه یک پخش شد، از شنبه ششم آبان هر ساعت ۲۱:۱۰ از شبکه ۲ پخش خواهد شد و بازپخش‌های آن روز بعد ساعات ۱۳:۰۰ بامداد، ۱۰ صبح و ۱۶:۲۰ است.

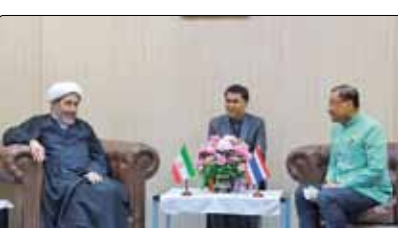
تازه‌ترین اثر مریم بصیری

از زیر چاپ درآمد

«مردی که همه چیز را می‌دانست» جدیدترین اثر مریم بصیری با موضوع زندگی امام محمد باقر(ع) توسط انتشارات به‌نشر به چاپ رسید. مریم بصیری که نویسنده بیش از ۶۰ اثر داستانی همچون «خیل عشق»، «زنی که پشت خزر خواب بود»، «پشت صحنه یک رویا» و... است، در جدیدترین اثر خود سراز زندگی امام محمد باقر(ع) رفته است و در ۱۰ فصل با زاویه دید دانای کل غیر محدود روایت‌هایی را در قالب شخصیت‌های مختلف در یک دوره زمانی ۲ ساله در دهه ۱۱۰ هجری که امام محمد باقر(ع) بیشتر درگیر غلات و غلوکنندگان در دین و مذاهب مختلف بودند، بیان می‌کند.

معاهده فرهنگی ۵۰ ساله

ایران و تایلند به روزرسانی شد



معاهده فرهنگی ۵۰ ساله ایران و تایلند با حضور حجت‌الاسلام محمد مهدی ایمانی‌پور، رئیس سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در تایلند به روزرسانی شد.

رمان نویس فلسطینی در حملات

اخیر رژیم صهیونیستی شهید شد

«هبه ابو ندی» رمان‌نویس محبوب فلسطینی در حملات اخیر رژیم صهیونیستی به نوار غزه به شهادت رسید.



ابودنی ۳ مجموعه شعر را تألیف کرد و سال ۲۰۱۷ در جایزه خلافت شارجه در بخش رمان برای نخستین بار، آکسپوز برای مردگان نیست، مقام دوم را کسب کرد. او همچنین در رقابتی به نام ناهید الریس، نویسنده فلسطینی مقام اول را در بخش داستان کوتاه کسب کرده بود.

بسیاری از مردم در شبکه‌های اجتماعی ادای احترامی برای او نوشتند و برخی او را «اختر غزه»، «جنگجوی امید» و «نویسنده خاص» نامیدند.

حضرت امیر المومنین(ع)

چونده ادب دوران پیش‌تر از چونده طلاست.

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد آخوندی
مدیرعامل: رضا شکیبایی
سردبیر: سعید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۲۲ تلفن: ۶۶۴۱۳۷۲۸۲ نمابر: ۶۶۴۱۳۷۲۸۳
پيام‌رسان: @vatanemrooz | بست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
چاپ: موسسه جام‌جم برتر برنا | توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۲۳۰۰

نگاهی به کتاب «سرباز روز نهم» آخرین کتاب تقریفاً شده توسط رهبر انقلاب

حاج قاسم: واقعا عاشقش بودم

گروه فرهنگ و هنر: کتاب «سرباز روز نهم» روایتی جامع از زندگی مجاهدانه و خستگی‌ناپذیر شهید مدافع حرم مصطفی صدرزاده است که می‌تواند در دوره حاضر، بی‌شک الگویی دست‌یافتنی باشد. شهید صدرزاده که از سال ۱۳۹۲ با دهها ترفند پایش را به سوریه باز کرد، طی ۲ سال از چهره‌های محبوب و موثر مدافعان حرم می‌شود تا جایی که سردار شهید سلیمانی را به تمجید وامی‌دارد.

«سرباز روز نهم» توانسته روایان بسیاری را گرد بیاورد که هر کدام در عرصه‌ای همراه با این شهید بودند و توانسته‌اند گوشه‌ای از سلوک معنوی و اخلاقی او را از نزدیک مشاهده کنند. از والدین و همسر شهید گرفته تا دوستانی که در پایگاه بسیج و بعدتر در دفاع از حرم با او همراه بوده‌اند، در این کتاب خاطرات خود را بیان کرده‌اند.

شهید صدرزاده جوان بسیار فعالی بود که در عرصه جهاد فرهنگی و نظامی کارهای درخشانی از خود برجای گذاشت و حتی هدف خود از شهادت را این می‌دانست که بتواند دست بازتری برای کار فرهنگی داشته باشد.

کتاب بخوبی نشان می‌دهد جوانی که نه انقلاب و نه جنگ را درک کرده، توانست با دنبال‌روی از سیره شهدا و تهذیب نفس به جایگاهی برسد که بسیاری حتی در دفاع‌مقدس نیز توفیق رسیدن به آن را نداشتند.

کتاب در ۹ بخش به تفصیل، ابعاد زندگی این شهید را موشکافانه بررسی و روایت کرده و نشان می‌دهد مصطفی در هر دوره چگونه با روحیه جهادی تنها به خدمت برای مردم و انقلاب می‌اندیشیده است.

رهبر حکیم انقلاب نیز در تقریظ‌شان درباره این کتاب، چنین مرقوم فرمودند: «پیش از این کتاب دیگری در شرح حال شهید صدرزاده خوانده‌ام ولی ابعاد شخصیت محبوب و چندجانبه این شهید عزیز در این کتاب بیشتر بیان شده است. این چهره برجسته بی‌شک یک الگو است برای جوانان امروز و فردا. اراده قوی، فهم درست، روحیه ایثار، شجاعت، خستگی‌ناپذیری، ادب، دل‌انباشته از محبت و صفا، و بسی دیگر از خصوصیات برجسته، بخش‌هایی از شخصیت این جوان فداکار و انقلابی نسل‌های دوم و سوم انقلاب است. خواندن این کتاب برای من غبطه‌انگیز است.

این گل‌های سربسید به چه مقاماتی رسیدند و من و امثال من چگونه در این مسیر، پای در گل ماندیم...»

مصطفی صدرزاده، فرمانده گردان عمار لشکر فاطمیون، اول آبان ۱۳۹۴ مصادف با تاسوعای حسینی در حلب سوریه به شهادت رسید، چند روزی بعد از شهادت شهید صدرزاده را به نقل از کتاب «سرباز روز نهم» می‌خوانیم.

■ با دمیایی رفتیم
محمد صدرزاده: با دمیایی رفته بودم سر کوچه نان بخرد. منتظرش بودیم. تلفن زنگ زد. مادرش جواب داد. همان‌طور که گوشی به دست به نقطه‌های ماتش برده بود، با تعجب پرسید: «با دمیایی؟!»

تلفن که قطع شد هنوز متعجب ما را نگاه می‌کرد. گفت: «مصطفی بود». حالا ما هم تعجب کردیم و منتظر بودیم. ادامه داد: «مصطفی گفت نگران نباشید، دارم برای کمک به هم می‌روم!»

سال اول حوزه بود که بم زلزله شد. رفته بودم نان بخرد اما سر از فرودگاه دراورده بود. یکی از بچه‌های هلال‌احمر شهریار را در فرودگاه دیده بود و به واسطه او سوار هواپیما شده بود؛ آن هم با دمیایی.

هیچ‌وقت نمی‌شد او را پیش‌بینی کرد.
■ **بچه‌گره‌ها**
سجاد ابراهیم‌پور - محمد علی محمدی: آقا مصطفی تا پایش می‌رسید سر کوچه، تمام بچه‌گره‌های محل دورش جمع می‌شدند؛ بس که دل‌رحم و مهربان بود با پرندها و گربه‌ها.

دور مصطفی ۱۵ ساله که جمع می‌شدیم، هر کسی از سمتی سعی می‌کرد خودش را به او بچسباند. مصطفی بود و یک عالمه بچه‌فلسفی دوروبرش. نیروهای بزرگ‌تر می‌خندیدند و می‌گفتند:

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد ابراهیم‌پور - محمد علی محمدی: آقا مصطفی تا پایش می‌رسید سر کوچه، تمام بچه‌گره‌های محل دورش جمع می‌شدند؛ بس که دل‌رحم و مهربان بود با پرندها و گربه‌ها.

دور مصطفی ۱۵ ساله که جمع می‌شدیم، هر کسی از سمتی سعی می‌کرد خودش را به او بچسباند. مصطفی بود و یک عالمه بچه‌فلسفی دوروبرش. نیروهای بزرگ‌تر می‌خندیدند و می‌گفتند:

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد ابراهیم‌پور - محمد علی محمدی: آقا مصطفی تا پایش می‌رسید سر کوچه، تمام بچه‌گره‌های محل دورش جمع می‌شدند؛ بس که دل‌رحم و مهربان بود با پرندها و گربه‌ها.

دور مصطفی ۱۵ ساله که جمع می‌شدیم، هر کسی از سمتی سعی می‌کرد خودش را به او بچسباند. مصطفی بود و یک عالمه بچه‌فلسفی دوروبرش. نیروهای بزرگ‌تر می‌خندیدند و می‌گفتند:

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد ابراهیم‌پور - محمد علی محمدی: آقا مصطفی تا پایش می‌رسید سر کوچه، تمام بچه‌گره‌های محل دورش جمع می‌شدند؛ بس که دل‌رحم و مهربان بود با پرندها و گربه‌ها.

دور مصطفی ۱۵ ساله که جمع می‌شدیم، هر کسی از سمتی سعی می‌کرد خودش را به او بچسباند. مصطفی بود و یک عالمه بچه‌فلسفی دوروبرش. نیروهای بزرگ‌تر می‌خندیدند و می‌گفتند:

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد ابراهیم‌پور - محمد علی محمدی: آقا مصطفی تا پایش می‌رسید سر کوچه، تمام بچه‌گره‌های محل دورش جمع می‌شدند؛ بس که دل‌رحم و مهربان بود با پرندها و گربه‌ها.

دور مصطفی ۱۵ ساله که جمع می‌شدیم، هر کسی از سمتی سعی می‌کرد خودش را به او بچسباند. مصطفی بود و یک عالمه بچه‌فلسفی دوروبرش. نیروهای بزرگ‌تر می‌خندیدند و می‌گفتند:

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد ابراهیم‌پور - محمد علی محمدی: آقا مصطفی تا پایش می‌رسید سر کوچه، تمام بچه‌گره‌های محل دورش جمع می‌شدند؛ بس که دل‌رحم و مهربان بود با پرندها و گربه‌ها.

دور مصطفی ۱۵ ساله که جمع می‌شدیم، هر کسی از سمتی سعی می‌کرد خودش را به او بچسباند. مصطفی بود و یک عالمه بچه‌فلسفی دوروبرش. نیروهای بزرگ‌تر می‌خندیدند و می‌گفتند:

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد ابراهیم‌پور - محمد علی محمدی: آقا مصطفی تا پایش می‌رسید سر کوچه، تمام بچه‌گره‌های محل دورش جمع می‌شدند؛ بس که دل‌رحم و مهربان بود با پرندها و گربه‌ها.

دور مصطفی ۱۵ ساله که جمع می‌شدیم، هر کسی از سمتی سعی می‌کرد خودش را به او بچسباند. مصطفی بود و یک عالمه بچه‌فلسفی دوروبرش. نیروهای بزرگ‌تر می‌خندیدند و می‌گفتند:

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد ابراهیم‌پور - محمد علی محمدی: آقا مصطفی تا پایش می‌رسید سر کوچه، تمام بچه‌گره‌های محل دورش جمع می‌شدند؛ بس که دل‌رحم و مهربان بود با پرندها و گربه‌ها.

دور مصطفی ۱۵ ساله که جمع می‌شدیم، هر کسی از سمتی سعی می‌کرد خودش را به او بچسباند. مصطفی بود و یک عالمه بچه‌فلسفی دوروبرش. نیروهای بزرگ‌تر می‌خندیدند و می‌گفتند:

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد ابراهیم‌پور - محمد علی محمدی: آقا مصطفی تا پایش می‌رسید سر کوچه، تمام بچه‌گره‌های محل دورش جمع می‌شدند؛ بس که دل‌رحم و مهربان بود با پرندها و گربه‌ها.

دور مصطفی ۱۵ ساله که جمع می‌شدیم، هر کسی از سمتی سعی می‌کرد خودش را به او بچسباند. مصطفی بود و یک عالمه بچه‌فلسفی دوروبرش. نیروهای بزرگ‌تر می‌خندیدند و می‌گفتند:

دوباره بچه‌گره‌ها بوی مصطفی خورد به دماغ‌شان. بچه‌های هم‌سن و سال مصطفی او را مسخره می‌کردند و می‌گفتند بچه‌گره دنبال خودت راه انداختی و خودت بابای گربه شدی. از آنجا نیروهای مصطفی معروف شدند به بچه‌گره‌های آقامصطفی. تعدادشان اول ۳۰-۲۰ نفر بود اما آرام‌آرام به ۳۰۰-۲۰۰ نفر هم رسیدند.

■ **نذر سربازی حضرت ابوالفضل(ع)**
حکیمه افقه: روزی گفت: «امامان هیات‌ی راه انداختیم به اسم هیات حضرت ابوالفضل(ع)». خیلی خوشم آمد، آنقدر که همین‌طور بی‌اختیار او را بوسیدم. گفتیم: «چه کار خوبی! حالا چرا حضرت ابوالفضل(ع)؟» گفت: «از اادت و ادب حضرت عباس(ع) به امام حسین(ع) خیلی خوشم می‌آید و به عشقش اسم هیات رو به نامش گذاشتم». آنجا بود که من ماجرای نذر سربازی او برای حضرت عباس(ع) را برایش تعریف کردم.

■ **همچون پدر**
علی یاری: آقامصطفی همه‌چیزه حواسش به نیروها بود و به وضعیت آنها خیلی حساس بود؛ برای همین کسانی که جذبش می‌شدند دیگر ره‌ایش نمی‌کردند. یک شب بعد از رفتن بچه‌ها از هیات، مصطفی گفت: «علی صبر کن تا تو کار دارم». فهمیدم عصبانی است. مدام طول اتاق را می‌رفت و می‌آمد. گفت: «می‌خواهی چیکار کنی؟» گفتیم: «آقامصطفی چی می‌خواهی چیکار کنم؟» با تأکید گفت: «می‌گم می‌خواهی چه غلطی بکنی؟!» اعصابش حساسی به هم ریخته بود. گفت: «حیف نیست کسی که به هیات می‌آید، کسی که بسیجیه، درس نخونه؟ برای چی ترک تحصیل کردی؟» گفتیم: «از این به بعد می‌خونم آقامصطفی. الان باید چیکار کنم؟» گفت: «فردا با مدارکت بیا».

صبح زود خودش آمد سراغم، با زن و بچه. رفتیم شهریار. در مدرسه بزرگ‌سالان ثبت‌نام کرد، گفت: «از فردا می‌آیی اینجا درس می‌خونی؟» به جای شلوار پیرم، شماره خودش را نوشت. از مدرسه هم هر وقت کاری داشتند به او زنگ می‌زدند. آنقدر مواظب و پیگیر بود تا من دیپلم را گرفتم. بعد از آن هم کارهای استخدام من در سپاه را پیگیری کرد. اگر آقامصطفی نبود مطمئن هستم سرنوشت من چیز دیگری می‌شد.

■ **انگشت‌شکسته**
ناصر دیده‌خانی: روزی ۱۸ تیر ۸۸ با آقامصطفی از اردوی رامسر برگشتیم. ساعت یک بعدازظهر به کهنز رسیدیم. به‌جای اینکه پیش خانواده‌های مان برویم، به‌خاطر آماده‌باش بسیج به پایگاه رفتیم. آقامصطفی گفت: «باید به تهران برویم». تا اذان مغرب در خیابان‌های تهران بودیم. برای خواندن نماز به مسجدی در اطراف میدان انقلاب رفتیم. از مسجد که بیرون آمدیم، مأموران نیروی انتظامی گفتند اینجا نایستید. بچه‌ها شلوار نظامی پوشیده بودند. آقامصطفی رفت بگوید با حکم مأموریت به اینجا آمده‌ایم که یکی از سربازها تونفا (شبییه باتوم) را بالا برد و وقتی آقامصطفی می‌خواست با دستش مانع ضربه شود، انگشتش شکست. آقامصطفی از رفتار مأمورها خیلی ناراحت شد. گفت: «ها هم باید از خودی بخوریم و هم از غیر خودی. بسیجی‌ها همیشه بیچاره‌ان».

■ **بچه‌گره‌ها**
آقاسجاد، برادر خانش: گفت: «بیا برمت درون‌گاه، شاید شکسته باشه» اما گفت: «نه بابا، نیازی نیست». کم‌کم دیدیم فشارش افتاد و نزدیک است که بیهوش شود. انگشت‌هایش کبود شده بود اما اینقدر خوددار بود که درد را تحمل می‌کرد و چیزی نمی‌گفت تا به خاطر او معطل نشویم.

■ **مصطفی می‌گفت:** «من این همه زمان فتنه کتک خوردم ولی اینکه بچه‌های نیروی انتظامی ما رو زدن، از بدترین خاطراتم بود».

■ **همه‌انگ‌نمی‌کردند**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**
محمد علی‌محمدی: اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲ بود. در خبرها آمد که تکفیری‌ها مزار حجر بن عدی را تخریب کرده‌اند. مصطفی تصمیم گرفت به سوریه برود.

■ **بچه‌گره‌ها**